

معلم پریشان، دانش آموز سرگردان!

نوشته احمد بشیری

در بخش نخستین این پژوهش که در شماره گذشته به چاپ رسید، نشان دادیم که ایجاد مدارس غیرانتفاعی، نمونه مردمی و طبقاتی شدن آموزش پرورش از یک سو، و اهمال همه جانبه وزارت آموزش و پرورش، از دیگر سو، چه اثرات زیانبار و تباه کننده‌ای بر روان حساس نوجوانان و جوانانی که

گردانندگان فردای این کشورند، می‌گذارد اینک به دنباله مطلب می‌پردازیم:

یکی از بزرگترین معایب نظام آموزشی کشور ما، اینست که در اثر اهمال همه جانبه دستگاه آموزش و پرورش کشور، جوانان ما، اکثرأ بی هویت - سرخورده و با عاطفه ضعیف به بار می‌آیند. فرهنگ سازی - شخصیت سازی - رفتارسازی و بطور خلاصه انسان‌سازی، در نظام آموزشی ما، سهم سزاواری ندارد.

جوانان ایرانی، سالیان دراز، در کلاسهای درس، وقت می‌گذرانند اما حاصل آن همه وقت گذرانی، تقریباً هیچ است، و عملاً به دریافت یک تکه کاغذ به نام دیپلم پایان می‌پذیرد که البته بدون مزایای قانونی است!

از همین جا است که جوانان ما، دچار سرخوردگی شده‌اند و اندیشه زیانباری در مغز آنان جای گرفته است که: تحصیل دانش انسان را به جایی نمی‌رساند و بر اثر همین تلقین زیانبار، شما پای سخن هر جوان دانش آموز یا دانشجوی ایرانی که بشنیدید، سرانجام این جملات را بر زبان خواهد راند: «از درس خواندن، نان در نمی‌آید» یا «کسی از تحصیل،

به جایی نمی‌رسد» و...

برخی از آنها که فرزندان خانواده‌های پولدار هستند، روز شماری می‌کنند که درس و تحصیل را، رها کرده، به هر ترتیب که شده است از این کشور بگریزند و در دیار فرنگ جا خوش کنند. از لحاظ ادب و اخلاق نیز، این گروه از جوانان ما، غالباً پرخاشگر، بی‌حوصله، بی‌منطق و

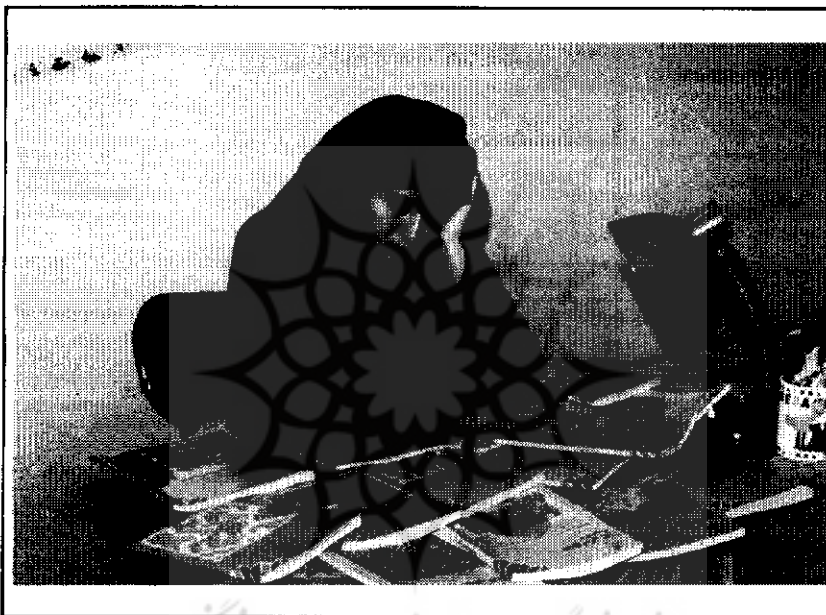
نداشته‌اند جز آنکه آب به ناودان آن گروه بی‌همه چیز، بریزند و در خدمتشان دست به سینه بایستند!

اگر به مطالب کتابهای درسی، نیک بنگریم می‌بینیم آنها را چنان تدوین کرده‌اند که گویا همیشه و در همه امور، مقدرات این سرزمین و مردمش را مشتی غارتگر، قلدر و خونریز تعیین می‌کرده‌اند و این ملت هیچ پیشینه درخشان و قابل ستایشی نداشته است.

خوب! جوان ایرانی وقتی می‌خواند و می‌شنود که گذشته‌ئی آنچنان تاریک و سیاه داشته است، آینده‌اش هم که سست و مبهم است، در حال حاضر نیز زندگی رغبت‌انگیزی ندارد، و از سوی دیگر، آنچه در سر کلاس و از زبان معلم، دربارہ سایر مسائل گوناگون می‌شنود، با آنچه در بیرون، و در عمل لمس می‌کند، از زمین تا

آسمان، فرق دارد، و به دیگر سخن، زیر پایش، کاملاً سست و خالی است، حق دارد اگر نسبت به همه کس بدبین و از همه چیز بیزار باشد و برای فرار از کشور آباء و اجدادش، دقیقه شماری کند.

من، این چند روز، برای مطالعه درباره مطالب این مقاله، یک دوره کتابهای ابتدائی و متوسطه را فراهم و آنها را مرور کردم. همه می‌دانیم که در میان کتب درسی دانش آموزان ایرانی، کتابهای فارسی و تاریخ، از آنها ی دیگر مهمتر است و من هنگامی که در متون این کتابها دقت بیشتر کردم، واقعاً دلم به حال جوانان ساده دل و نقش‌پذیر این کشور سوخت و به آنها حق دادم که دستخوش اینهمه نابسامانی روحی و



از نظر اعتقادی، سست رای و بی‌بند و بار می‌شوند. برخوردشان با مسائل ملی و میهنی چنان است که گوئی آنچه مربوط به این کشور است، مانند تخته سنگ درشت و ناهمواری بر سینه آنان نهاده شده است و باید هر چه زودتر، خوشان را، از زیر بار آن، برهانند!

نظام آموزش و پرورش کشور، گذشته از آنکه تلاشی در خور، برای شناساندن هویت ملی ما به جوانان نمی‌کند، با تهیه متون درسی مغشوش و مخدوش، گذشته تاریخی میهن ما را، چنان در نظر جوانان ترسیم کرده است که گوئی از آغاز تاریخ، تا همین چند سال پیش، گروهی راهزن و آدمکش حرفه‌ئی، بر این کشور حکومت می‌رانده‌اند و مردم ایران هم، کاری

روانی باشند و عده‌ای از آنها به هیچ چیز و هیچ کس این آب و خاک دلبستگی نداشته باشند. در همه کتابهای درسی، عبارت یا جمله درستی که شخصیت جوان ایرانی را بالا بکشد، غرور ملی او را بیدار، یا احترامی نسبت به گذشته تاریخی کشورش در او ایجاد کند، ندیدم. مطالب تکراری فراوانی که هم در کتاب تاریخ و هم در کتاب فارسی آنها چاپ شده بود مرا قانع کرد که در کار تهیه و تألیف کتب درسی مدارس ما، هماهنگی و تبادل افکاری هم، وجود ندارد و هر نویسنده‌ئی، در اتاق درسته‌ئی می‌نشیند و برای خودش در یک رشته، «از هر دری، سخنی» مطالبی سرهم می‌کند، کتابی می‌نویسد و آن را به مسئولان کار می‌سپارد و آنها نیز، که هر دسته، مخصوص یک رشته درسی هستند، بی‌آنکه از محصول کار دیگران خبری داشته باشند، کتابهای دریافتی را کم و زیاد و سرانجام تأیید می‌کنند و دانش‌آموز بیچاره، مجبور است بجای مطالب اساسی و ارزشمند، مشتکی تکرار مکررات خسته‌کننده را در مغز خود جای دهد. چرا چنین شده است؟ آیا به راستی، ما، ملت ایران، مردمی بی‌ریشه و اصل و نسب تاریخی هستیم؟ یعنی ما، از زیر بته بیرون آمده‌ایم؟ آیا کتاب‌نویسان وزارت آموزش و پرورش، می‌خواهند بگویند که ملت ایران، با هزاران سال سابقه درخشان تاریخی، هیچ حرفی ندارد که آن را به فرزندانش بگوید و آنان را، به این سرزمین دلگرم و خوشبین سازد؟



حقیقت اینست که ما، چه بگوئیم و چه نگوئیم و چه کتاب‌نویسان وزارت آموزش و پرورش به روی خودشان بیاورند و چه نیاورند، ملت ایران، ملت بزرگ و بزرگ‌منشی است و از سپیده‌دم تاریخ تا کنون، یکی از استوانه‌های استوار و سربلند معنویت و آزادی و استقلال جهان بوده است و هست و خواهد بود.

این ملت، در قراز و نشیب‌های تاریخ چندین هزار ساله خود، بارها افتاده و برخاسته است، به دفعات بی‌شمار قهرمانی‌ها کرده و افتخارها آفریده است و «ایران، بچا است، تاکه بلند آسمان بچا است» و باز هم در طول زندگی این ملت، چه ما باشیم و چه نباشیم، از آن دلاوری‌ها و سرفرازی‌ها، خواهد بود.

این را، اگر ما هم ببوشانیم و به کسی نگوئیم و یا اگر بعضی‌ها هم، دوست نداشته باشند که درباره‌اش چیزی گفته یا نوشته شود، صدها سال

پیش از این، «هردوت»، «گزنفون‌ها»، «آرین‌ها»، «خورنی‌ها» و... به کزات و مرآت نوشته و برای همیشه تاریخ، در دسترس جهانیان گذاشته و رفته‌اند و باز هم مورخانی خواهند آمد و درباره بزرگی‌های ما، خواهند نوشت.

آن مورخان بزرگ، همگی فرزندان دشمنان ما بوده‌اند ولی پیشینه دلاوری‌ها و فرهنگ والای ایرانی، چندان پاکیزه و نورانی بوده است که نتوانسته‌اند چشم بر هم بگذارند و بگویند: «ما که چیزی ندیدیم» و با همه دشمنی‌هاشان، یارای آن نداشته‌اند که خورشید را با گل پپوشانند و حقایق غرورآفرین مربوط به ملت ما را (ولو از صد تا یکی) نگویند و به مردانگی و شرف ملی ما، اعتراف نکنند!


**پدیده آفت تحصیلی،
 با محور مستمر، به
 صورت یک اصل، در
 نظام آموزشی کشور
 خودنمایی می‌کند**


اما امروز، جوان دانش‌آموز بیچاره ایرانی، از اینهمه سربلندی و آوازه نیک نیاکانش، چه می‌داند؟ هیچ! زیرا که او، به برکت وجود گروهی از کتاب‌نویسان وزارت آموزش و پرورش، در پرهوت این جهان پهناور، دچار این باور می‌شود که در کشوری سترون زاده شده و فرزند پدر و مادری است که اجدادش، از زیر بته درآمده‌اند و اصل و اساس و ریشه‌ئی نداشته‌اند!

شما چگونه انتظار دارید چنین جوان لنگ در هوا و بی‌بته‌ئی، به وطن مألوف خودش دلبستگی داشته باشد و بین ایران و هر جای دیگر جهان، فرقی بگذارد و نگوید «همه جای دنیا، سرای من است»؟!

چه کسی است که این شیوه تفکر را از جوان ایرانی بگیرد و بجایش عشق به ایران و ایرانی را در آن جای دهد؟ آیا این وظیفه وزارت آموزش و پرورش کشور نیست؟ پس چرا

مسئولان آن دستگاه، تکانی نمی‌خورند و کاری نمی‌کنند؟

جوان ایران، مغز جوان ایران، استعداد درخشان ایرانی، ثروت معنوی بی‌کران ایرانی، در اثر اهمال و ندانم کاری و کز رفتاری گروهی از مسئولان کشور، از این دیار می‌گریزد، به این سرزمین پشت می‌کند و می‌رود به جایی که دیگر بر نمی‌گردد. آیا ما باید دست روی دست بگذاریم و ناظر خالی شدن صندوق ذخایر فرهنگی خودمان باشیم؟ ای داد و پیداد...

شکل و شمایل مطالب کتابها، نشان می‌دهد که شیوهٔ وجبی نویسی و بی‌مسئولیتی، در آنها کاملاً رایج است و هر مؤلفی، برای آنکه زودتر کارش تمام شود و کتابی را که فراهم کرده است، تحویل دهد و لابد به پول برساند، از باغ و راغ مطالبی فراهم و در کنار هم، دسته کرده است.

این مقاله، گنجایش نقد و تحلیل مطالب همه کتابهای درسی را ندارد و این کار را به مجال دیگری وا می‌گذارم و فقط به دو نمونه از دهها مورد وجبی کاری و بی‌مسئولیتی در کتابهای درسی، می‌پردازم:

در کتاب فارسی سال اول دبیرستان که ۲۲۰ صفحه است، داستان فضیل عیاض را می‌خوانیم:

«نقل است که فضیل عیاض، اول چنان بود که در میان بیابان مرو و ایبورد، خیمه زده بود و پلاسی پوشیده و کلاهی پشمین بر سر نهاده و تسبیحی در گردن افکنده و یاران بسیار داشت و همه دزد و راهزن بودند. شب و روز، راه زردندی و نزدیک فضیل آوردندی که مهتر ایشان بود و او، میان ایشان قسمت کردی و آنچه خواستی، نصیب خود برداشتی و آن را نسخه کردی و هرگز از نماز دست نداشتی و هر یاری و چاکری که نماز نکردی، او را از نزد خود دور کردی...»

پایان این داستان موهوم و عجیب و غریب این است که فضیل عیاض، شبی از شنیدن آیه‌ئی از قرآن کریم، به خود می‌آید و از کار دزدی و راهزنی توبه می‌کند و به غارت شدگان و مال باختگان می‌گوید: «بشارت باد شما را، که فضیل توبه کرد» و آنگاه، خودش، به تنهایی، سر به بیابان می‌گذارد و یاران راهزنش را رها کرده، به حال خودشان، وامی‌گذارد که همچنان سرگرم دزدی و راهزنی باشند!!

از این داستان چرند، نوجوان بدبخت ایرانی، چه درسی می‌آموزد و چه پندی می‌گیرد و برای آینده و فردایش، چه می‌اندوزد؟ آیا او هم مانند جناب فضیل عیاض برود یک دسته دزدها به راه بیندازد و آنگاه، «در میان بیابان» شهر و دیارش «خیمه» بزند و «پلاسی پوشیده و کلاهی پشمین پر سر نهاده و تسبیحی در گردن

افکنده...» به دزدان زیر دستش فرمان بدهد که بروند اموال مردم را بدزدند و بیاورند تا فضیل آن اموال دزدی را «میان ایشان قسمت» کند و آنچه بخواهد، «نصیب» خودش را بردارد و «هر یاری و چاکری که نماز نکرد... او را از نزد خود دور...» کند؟

گیریم که در این مطالب پرت و پلا پندی هم باشد و آن اینکه سرانجام، حضرت فضیل، پس از عمری راهزنی و پدر مردم را در آوردن، با شنیدن یک آیه قرآن، به راه راست هدایت شده باشد، آیا برای نشان دادن عظمت و ارزشهای پندآموز قرآنی، داستانی بهتر از داستان گمراه کننده فضیل عیاض نمی‌توان یافت؟

ایست داستان، به نوجوان ایرانی، ریاکاری، بی‌شرافتی، تجاوز به حقوق دیگران و هزار ردیلت اخلاقی دیگر را زودتر می‌آموزد یا فضیلت شنیدن یک آیه قرآنی و به راه راست هدایت شدن را؟

وانگهی، این مردک، فضیل عیاض، که خودتان می‌گویید «... تسبیحی در گردن افکنده ... و هرگز از نماز دست نداشتی...» آیا در تمام مدتی که شغل شریف او، راهزنی و دزدی بوده، شبانه روز، ذکر خدا نمی‌کرده است؟ آیا در ضمن نماز و عبادتش، پیوسته آیاتی از کتاب خدا را، بر زبان نمی‌رانده است؟

پس چگونه بوده که این موجود سیاهکار، با آنهمه عبادت و خضوع و خشوع، سالیان دراز، به خود نیامده و آدم نشده، آنگاه، از شنیدن آیه‌ئی از قرآن، آنهم از کاروانی که یارانش،

سرگرم غارت اموال افراد همان کاروان آن بوده‌اند، ناگهان دلش پاک شده و «عابد و زاهد و مسلمان» گشته و تک و تنها، سر به بیابان گذاشته است؟

خوب، حالا که جوانان پانزده ساله و نقش‌پذیر ما، این داستان عبرت‌آموز را خوانده‌اند، به فتوای نویسندگان و گردآورندگان

مدعیان تربیت و تهذیب نسل جوان این کشور می‌سوزد که این اراجیف را سر هم می‌کنند و به نام کتاب درسی در دسترس جوانان ما می‌گذارند و هیچ هم نمی‌فهمند که چه ظلمی به جوانان این آب و خاک می‌کنند و چه تیشه‌ئی به ریشه گردانندگان فردای این کشور می‌زنند. به راستی که:

«چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا»

در کتاب فارسی سال چهارم دبیرستان که ۲۰۴ صفحه است از صفحه ۵۱ تا ۶۳ یعنی ۱۳ صفحه فقط به «قصه بازرگان که طوطی او را پیغام داد به طوطیان هندوستان هنگام رفتن به تجارت» اختصاص داده شده است و تقریباً تمام این داستان طولانی را از کتاب مثنوی مولوی نقل کرده است. کاری به نتایج اخلاقی یا عرفانی این داستان (که بسیار ناچیز است و بیشتر به خواننده، درس نیرنگ بازی و بی‌وفائی و ناسپاسی می‌دهد تا چیزی دیگر) نداریم، اما آیا یک نواختی و دور و درازی داستان، دانش‌آموز را خسته و بی‌حوصله نمی‌کند؟

البته در همین کتاب مطالب طولانی و خسته‌کننده دیگری هم چاپ شده است که چون بنای کار ما بر اختصار و پرهیز از تحلیل مطالب است، از آنها می‌گذرم.

مرسوم کتابهای درسی اینست که حاوی مطالب کوتاه و آموزنده باشد تا دانش‌آموز، هم از خواندن

آنها حظ معنوی ببرد و هم نکته‌ها و دقائق درسی را فرا بگیرد و الا هر مطلبی هر قدر هم جذاب باشد اگر مطوّل بود، برای دانش‌آموزی که باید آن را اجباراً بخواند و فرا بگیرد و به حافظه بسپارد، دشوار و ملال‌آور و فرساینده خواهد بود!

براین جمله باید افزود که علاوه بر مطالب بی‌روح و بی‌انگیزه کتابهای درسی، حجم مطالب کتابها نیز بسیار زیاد است چندانکه معلمان اگر بتوانند تا پایان سال، فقط اصل مطالب کتابها را، شلاقی به دانش‌آموزان بیاموزند، هنر کرده‌اند



کتاب، باید چه کاری بکنند؟ آیا آنها هم عجلتاً، مانند فضیل عیاض، یک دسته دزدها فراهم کنند و ضمن اینکه «تسبیحی بر گردن افکنده»‌اند، و «هرگز از نماز دست...» بر نمی‌دارند، راه حقه‌بازی و مال مردم خوری در پیش بگیرند و به دیگران بیاموزند و در آخر عمر، به مال باختگان بگویند: «بشارت باد شما را» که ما توبه کردیم؟

«مردم اندر حسرت فهم درست»! واقعاً دل من، نه برای نوجوانان ایرانی، که اینگونه تزهات را می‌خوانند، بلکه برای آن حضرات

ولی دیگر هیچ مجالی برای بحث و نقد و تحلیل مطالب نمی‌ماند و در نتیجه، معلم و شاگرد، مانند دو نوار ضبط صوت، یکی مطالبی را می‌گوید و دیگری آنها را غلط و غلط و طوطی‌وار در حافظه‌اش ضبط می‌کند! و به محض تمام شدن امتحانات، همه آنچه را که به اجبار و زور و از سرترس، آموخته است، یکسره از یاد می‌برد!

یک خانم معلم می‌گفت: «ما شده‌ایم ماشین آموزش و پرورش؛ در طول روز، فقط با دانش‌آموزان سر و کله می‌زنیم که بلکه بتوانیم تمام مطالب کتابها را تا آخر سال، به آنها بیاموزیم. شب که به خانه می‌رویم، چنان گیج و ویج و خسته هستیم که به زحمت سر پا بند می‌شویم و دیگر مجال و حوصله‌ئی باقی نمی‌ماند که درباره دروس فردای کلاس، مطالعه یا مرور و یا اینکه پیرامون مسائل خارج از درس، با دانش‌آموزان گفتگو کنیم و مغز آنها را از جنبه پرورشی، بسازیم یا تقویت نماییم!؟»

به عنوان نمونه، به شماره صفحات چند مورد از کتابهای درسی اشاره‌ئی می‌کنیم تا دریافته شود که دانش‌آموزان و معلمان ما، چه مشکلاتی دارند؟

فارسی	۱۱۰ صفحه
علوم تجربی	۱۰۶ صفحه
ریاضی (۲ کتاب)	۲۵۶ صفحه
جمع صفحات	۶۷۲
سال دوم دبستان	
فارسی	۱۳۰ صفحه
علوم تجربی	۱۱۰ صفحه
ریاضی	۱۵۶ صفحه
تعلیمات دینی	۵۸ صفحه
جمع صفحات	۶۱۸
سال سیم دبستان	
فارسی	۱۴۴ صفحه
علوم تجربی	۱۱۰ صفحه
تعلیمات اجتماعی	۱۰۰ صفحه
آموزش قرآن و تعلیمات دینی	۱۵۴ صفحه
ریاضی	۱۸۴ صفحه
جمع	۶۹۲ صفحه
جمع صفحات سه سال	۱۸۷۲ صفحه

خانه ظلم خراب! آخر بچه ۶ تا ۹ ساله‌ئی

که در کلاس‌های اول تا سیم دبستان درس می‌خواند و هنوز حرف زدن به زبان مادریش را درست نمی‌داند، چگونه می‌تواند مطالب ۱۸۷۲ صفحه کتاب درسی را در مدت سه سال تحصیلی بیاموزد و به حافظه بسپارد و معلم چگونه و با چه ترفندی این مقدار مطالب را در مغز بچه نوری مردم فرو کند که او را آشفته نسازد؟

این چه نظام آموزشی بی‌فکرانه‌ئی است که چنین نسخه‌های شتابکارانه و ناسنجیده را برای نوباوگان ما می‌پیچد و آنها را از همان نخستین گام‌های راه‌یابی به مدرسه، از هر چه درس و کلاس و معلم است، بیزار و فراری می‌کند؟! همین حجم زیاد و بی‌تناسب و خسته‌کننده،

بجز گروه کوچکی از معلمان که از راه تدریس در مدارس غیرانتفاعی یا درس فصولی دادن، درآمد نسبتاً بسنده دارند، بقیه معلمان، بناستثناء از لحاظ مالی، پریشان روزگارند

در کتابهای درسی دبیرستانی هم دیده می‌شود به ویژه که دانش‌آموزان دبیرستانی با کتابهای بیشتر و مطالب درسی گوناگون‌تری، سر و کار دارند.

حسابش را بکنید، دانش‌آموز دبستانی، در حالی که زیر بار مطالب سنگین کتابهای درسی دبستانی خرد شده و مطالب کتابها را فهمیده و نفهمیده، در حافظه‌اش انبار کرده است، وارد دبیرستان می‌شود و یکبارہ زیر بار فشاری چند برابر آنچه که در دبستان برگردا‌ش بار شده بود، می‌رود. دیگر از این دانش‌آموز طمع صبر و

دل و هوش داشتن، عین بی‌انصافی است!

پدیده تکرار...

گذری و شتابی، به شماره صفحات چند کتاب درسی، دبیرستانی اشاره می‌کنم. این شماره‌ها مربوط به کتاب فارسی رشته‌های ریاضی و تجربی و غیره است و ربطی به کتاب فارسی رشته ادبیات و علوم انسانی (با حجم بسیار سنگین‌تر) ندارد!

کتاب فارسی سال اول	۲۴۲ صفحه
کتاب فارسی سال دوم	۲۱۸ صفحه
کتاب فارسی سال سیم	۲۲۲ صفحه
کتاب فارسی سال چهارم	۲۰۴ صفحه و...
جمع صفحات	۸۸۶

حالا با توجه به اینکه درس فارسی، از دروس ویژه رشته ریاضی و تجربی نیست، حساب کنید حجم کتابهای فارسی و دستور رشته ادبیات و علوم انسانی و کتابهای اختصاصی رشته‌های ریاضی و تجربی را!

برای نمونه می‌نویسم: تعداد صفحات کتابهای درسی سال دوم دبیرستان (۱۳ کتاب)، ۱۸۶۸ صفحه است آنهم در حالی که یک معلم شیمی می‌گفت: کتاب شیمی کلاس دوم دبیرستان آنقدر پر غلط تهیه و چاپ شده است که ما مجبور شده‌ایم قبلاً کتاب را به دقت بخوانیم و غلط‌هایش را اصلاح کنیم، آنگاه مطالبش را به دانش‌آموزان درس بدهیم!

«آن وضع روز روشن و این، شام تارمان!»

درباره حجم زیاد کتابهای درسی، حرف و حدیث فراوان است و «هر کس به زبانی» در این باره سخن گفته است و خواهد گفت. اکثریت قریب به تمام معلمان، دانش‌آموزان، حتی اولیاء دانش‌آموزان و... بر این واقعیت متفق‌القولند.

حتی وزیر جدید آموزش و پرورش هم، این مطلب را دریافته و گفته است:

«... محتوای کتابهای درسی، باید تحلیل شود. بویژه از جهت حجم و به نحوی که از محفوظات غیر ضرور، کاسته شود و بر تعقل و تفکر دانش‌آموزان افزوده شود.»^۱

یکی از بلندپایگان وزارت آموزش و پرورش درباره حجم کتابهای درسی می‌گوید: «متأسفانه حجم کتابهای درسی کودکان ما، بسیار زیاد است... این امر، در طول سال تحصیلی و به ویژه به هنگام آزمون، باعث

دلهره و نگرانی (استرس) آنها می‌شود»^۲

کارشناسان آموزش و پرورش و ارباب تحقیق نیز در این باره نظریه‌های گوناگون داده و گزارش‌های با ارزش فراهم کرده‌اند. برخی از آن گفته‌ها و نوشته‌ها به خلاصه، چنین بوده است:

«... یکی از پیچیدگی‌های نظام آموزش کشور، حجم انبوه درسها و پراکنده‌گویی‌های بسیاری است که هیچ هدف مثبتی را دنبال نمی‌کند و تنها ذهن و روان دانش‌آموزان را از تحمل باری چنین گران، که نتیجه و کارآئی اندکی دارد، خسته و پژمرده می‌سازد...»^۳

«... با حذف برخی از درسها و تکیه بر مطالب اساسی‌تر، در هر کتاب درسی، می‌توان بسا تعیین سرزهای دقیق موضوعی و در چارچوب نیازهای واقعی از پراکنده‌گویی و مخدوش شدن ذهن دانش‌آموزان جلوگیری کرد...»^۴

«... ما، با پدیده تکرار در کتابهای درسی روبروئیم. برای نمونه، گروه تاریخ، بی‌اینکه بدانند جستاری در کتاب دینی نیز آمده است، به طرح همان مطالب می‌پردازد. در کلاس اول راهنمایی، زندگی پیامبران در سه کتاب دینی، تاریخ و فارسی مطرح شده یعنی یک محتوا و هدف آموزشی، به سه زبان گوناگون به دانش‌آموز ارائه شده است. یعنی گروههای برنامه‌ریزی درسی، هیچ نوع ارتباط افقی یا عمودی با یکدیگر ندارند و بطور انفرادی برنامه‌ریزی می‌کنند.»^۵

«... حجم زیاد کتابها، پراکنده‌گی مطالب، نبود تمرین به اندازه کافی، برای فهم مطالب و... به آموزگار فرصت تداعی مطالب طرح شده و رفع اشکالات دانش‌آموز را نمی‌دهد و معلم ناچار است برای به پایان رساندن کتاب درسی، تنها درس بدهد و جلو برود.»^۶

«... بیشترین نقش و فعالیت در کلاس درس را، آموزگار به عهده دارد. گویا وی، این مأموریت را یافته است که حجم انبوهی از مطالب درسی را در حلقوم دانش‌آموز بگنجانند، در حالی که دست و پای این دانش‌آموز بسته و منفعل‌ترین عضو، در فرآیند یادگیری است.

هم اکنون، دانش‌آموزان، تنها وظیفه خود را حفظ مطالبی نظری می‌دانند که همین امر، و نیز، نبود عینیت و کاربردی بودن درسها، موجب کاهش کارآئی و بازده و در مراتب

بعدی، مطرح شدن پررنگ و جدی مدرک‌گرائی می‌شود... بایستی در دانش‌آموزان روحیه کاوشگری تقویت شود تا در برابر مسائل گستاخ باشند و نه منفعل. باید راه دانستن را به دانش‌آموز بیاموزیم نه انباشتن مطالب پر حجم در ذهن دانش‌آموز»^۷

«... فرزند دبیرستانیم... کتابها و دفترهایش را با خود آورده بود تا از فرصت استفاده کرده و خود را برای گذرانیدن امتحانها آماده نماید. بنابراین، چند بار مواردی پیش آمد تا مشکلات درسی خود را در زمینه فهم جمله و عبارت‌هایی از زبان فارسی، با من در میان بگذارد. اما با کمال شرمندگی و سرافکنندگی، باید بگویم با آنکه ادعای سواد و نویسندگی و حشر و نشر با اهل فضل و قلم را دارم و عمر درازی را هم پشت سر گذاشته‌ام، از مشکلات او سر در نیاوردم. موضوع را با تلفن و از راه دور، با چند تن از دوستان که آنها را از خود فاضل‌تر می‌دانستم، در میان گذاشتم. یادرست سر در نیاوردند و یا پاسخ‌هایی دادند که با اصل مطلب جور در نمی‌آمد و به خوبی آشکار بود که آنها هم چیزی از روی حدس و گمان دستگیرشان شده و جمله‌های مورد اشکال فرزندم، هر چند به ظاهر به زبان فارسی بود، اما به قدری پیچیده و مبهم و با مبتدا و خبرهایی دور از هم بود که فهم آنها کار هر کسی نبود تا آنجا که فکر می‌کنم خود نویسنده هم، اگر غفلتاً در برابر آنها قرار می‌گرفت، در فهم و توضیح آنها دچار اشکال می‌شد...»^۸

موضوع حجم سنگین و مطالب نامفهوم و بی‌ارزش کتابهای درسی، چندان مهم و اساسی است که کارشناسان فراوان دیگری را هم به ستوه آورده و فریادشان را به آسمان رسانده است.

در روزهای ۲۹ تا ۳۱ ماه امرداد امسال، در شهر شیراز «نخستین مجمع علمی آموزش زبان و ادب فارسی» با مشارکت نزدیک به هفتاد تن از کارشناسان و استادان زبان و ادب پارسی و با شعار «زبان فارسی، رمز هویت ملی ما است»، برگزار گردید و از مجموع ۲۸۷ مقاله علمی که درباره برنامه مجمع فرستاده شده بود، گویا ۳۵ مقاله در دو روز برگزاری مجمع به وسیله نویسندگان آنها، خوانده شد.

در خور یادآوری است که بیشتر مقالات

خوانده شده، یا مستقیماً و یا به تعریض، اشاراتی صریح و هشدار دهنده داشت درباره اوضاع نابسامان کتابهای درسی دبستانها و دبیرستانها و سخنرانان، تقریباً همگی یکدل و یک زبان بودند که حجم زیاد و مطالب پوچ و بی‌فایده کتابهای درسی، موجب بی‌زاری دانش‌آموزان از درس و کتاب گردیده و آنها را دچار افت تحصیلی کرده است.

آنها، مخصوصاً به این نکته تکیه می‌کردند که حجم سنگین کتابها، به معلم‌ها اجازه نمی‌دهد که در طول سال تحصیلی، بجز روخوانی شتابکارانه کتابها، کار دیگری بکنند تا بتوانند در ظرف سال تحصیلی، تمام کتاب درسی را، مرور کنند.

این شتابزدگی و اجبار برای به پایان بردن مطالب کتابها، فرصت هرگونه بحث و فحص و نوآوری و خلاقیت را از معلم‌ها و متعلمان گرفته و آنها را، به صورت ابزارهای آموزشی درآورده است و به جای اینکه به سرمایه ادبی کشور بیفزایند، فقط به میراث و آثار گذشتگان می‌پردازند و طبعاً این شیوه کار، کم کم معلم و شاگرد را از کلاس و درس بیزار خواهد کرد.

در اینجا، به کوتاه سخن، برخی از مطالب بیان شده در مجمع یاد شده را می‌آوریم:

«... متأسفانه بسیاری از مؤلفان، در تدوین کتب فارسی... سن و سال، روحیات و میزان درک مخاطبان خود را در نظر نمی‌گیرند و در نتیجه، نمی‌توانند با آنان ارتباطی اصولی برقرار سازند...»

«دلیل بی‌علاقه بودن بسیاری از دانش‌آموزان به کتاب و کلاس ادبیات، این است که مطالب و ادبیاتی که به آنها ارائه می‌شود، نه تنها صورت زیبا و هنری ندارد، بلکه محتوای آن هم، چندان مفید و خواستنی نیست...»

«شیوه‌های تدریس، تحقیق و نیز دیدگاههای ما، درباره ادبیات، کهنه و فرسوده است. ضرورت ایجاد تنوع و تغییر، در شیوه‌ها و روش‌های تدریس و تحقیق، و دیدگاههای کتب درسی ادبیات، به شدت احساس می‌شود.»

«در کتابهای ادبیات موجود، سیر تدریس از دوره گذشته آغاز می‌شود و به حال می‌رسد؛ در حالی که این شیوه، جذاب و مؤثر نیست و نوجوان باید نخست با آثار معاصر و

ساده آشنا شود و آنگاه، در مقاطع بالاتر، به ادبیات گذشته برسد...»

«نظام دار نبود، کتابهای موجود، مانع از دست یابی دانش آموزان به شناخت روشن از موضوعات می شود. در نتیجه دانش آموز، قدرت تخیل و استدلال ندارد و صرفاً به حفظ تعدادی لغت، خواندن شعر و نثر و آرایه های ادبی و ... بسنده می کند. قدرت تفکر او، پرورش نمی یابد و به دلیل بی نصیبی از بحث و اظهار نظر، قالبی می اندیشد...»

«مشکل دیگر کتابهای فارسی و متون

ادبی، طرح اندیشه های حاکمی از ناامیدی، گوشه نشینی و پرهیز، صوفی مسلکی منفی، قدرت ستائی و مدیحه گوئی و... است...»

«گاه بعضی توضیحات کتب فارسی نادرست است و گاه، مؤلفان، به جای روشن کردن مبهمات و مشکلات متون، به معنی کردن واژه های ساده می پردازند»^۱

«آموزش، باید به گونه ای در کتابهای درسی طراحی شود که

نخست، انگیزه جست و جو را در نوآموز بیدار کند و سپس، او را به سلاح چگونه دیدن، چگونه اندیشیدن و چگونه خواندن، مسلح کند تا بتواند دانسته ها و آموخته های خود را تلفیق نماید و به مفهومی تازه دست یابد... پیش نهاد می شود، درس هایی در متون جای گیرد که به دانش آموز، منطق نگریستن، اندیشیدن و شهادت ابراز کردن را بیاموزد»^{۱۰}

«در شرایط حاضر، برنامه های دروس زبان و ادبیات فارسی در مدارس، دبیرستانها و حتی دانشگاهها، بسیار محدود و کم دامنه است...»

«از نظر کیفی، برنامه فعلی دستور زبان و ادبیات فارسی، بسیار ناقص، مجمل و مبهم به نظر می رسد»^{۱۱}

«... مشکل اغلب تحصیل کردگان ما، که

بسیاری از آنها، حتی چند صباحی را در دانشگاهها گذرانده و به مدارک علمی بالائی دست یافته اند، ناتوانی از نگارش صحیح به زبان فارسی است. علل این پدیده را می توان در موارد زیر یافت:

۱- کاهش یافتن ساعات درس ادبیات فارسی از ۶ ساعت به ۴ ساعت (در سالهای بعد از انقلاب). در کنار این امر، افزایش ساعات درس عربی و ایجاد واحدهای درسی، با هدف تدریس مفاهیم و مسائل دینی، سیاسی و انقلابی را داشته ایم که هر دو



ضرورت دارند و لازم هستند اما نمی باید درس زبان و ادب فارسی، در پیش پای آنها، سر بریده شود.

۲- ...

۳- تسامح و تساهل در ارزش یابی درس ادبیات فارسی.

۴- پائین بودن سطح نمره درس زبان و ادبیات فارسی

«برای رویارویی با شرایط موجود و بحرانی که زبان و ادب فارسی با آن رو به رو شده است، چه باید کرد؟ راه حل، تنها باز گرداندن حیثیت به زبان و ادب فارسی است...»^{۱۲}

«در شرایط حاضر، تدریس زبان و ادب فارسی، در مقاطع مختلف، مطلوب نیست. معلمان به دلیل فراهم نبودن موجبات کار، از

عهده انجام وظیفه، به خوبی بر نمی آیند. جوانان نیز، به دلیل کاستی های آموزشی، این درس را جدی نمی گیرند و به آن علاقه نشان نمی دهند...»^{۱۳}

در پایان این گفتار، توجه به این خبر نیز، اگر مفید نباشد، زبانی نخواهد داشت:

«از بندر انزلی تماس می گیرم و دبیری هشتم با ۲۰ سال سابقه کار، می خواستم متذکر شوم افت تحصیلی در سالهای اخیر، بیشتر از سالهای قبل بوده... دو عامل ذیل... عامل تشدید افت تحصیلی دانش آموزان می شوند:

۱- طولانی بودن سال

تحصیلی. مثلاً آنهایی که خرداد ماه امتحان می دهند و درسهائی که پاس نکردند در تابستان برمی دارند و مردادماه امتحان می دهند و بعد از آن، بلافاصله سر کلاس درس می روند که باعث بسی رغبتی و بسی میلی دانش آموزان می شود.

۲- تدریس علوم پایه یعنی ریاضیات، فیزیک و شیمی، نیاز به دبیران با تجربه و متخصص دارد. چون فارغ التحصیلان متخصص این رشته ها، به

خاطر موفقیت شفلی، در اداره آموزش و پرورش، استخدام نمی شوند مگر اندکی از این دسته از عزیزان، چندین سال طول می کشد تا طرز تدریس را کاملاً وارد شوند»^{۱۴}

زندگی معلمان

همه می دانند که سنگ بنای آموزش و پرورش در کشور، «معلم» است. بهترین برنامه آموزشی و بهترین کتابهای درسی، اگر با همراهی معلم خوب بکار نیفتد، نتیجه دلخواه بدست نخواهد آمد.

اما معلم نیز، اگر زندگی و سر و سامانی نداشته باشد هرگز نخواهد توانست دل به کار بدهد و برنامه درسی را آنچنانکه بایسته است پیش ببرد.

بدبختانه، در زندگی معلمان ما، چیزی که

جای هیچگونه تردید و انکاری ندارد، بدی اوضاع معیشت آنها است.

در حال حاضر، بجز گروه کوچکی از معلمان که از راه تدریس در مدارس غیرانتفاعی یا درس خصوصی و غیره، درآمدهائی دارند که زندگی آنها را بچرخاند، بقیه معلمان، بی‌استثناء، دست به دهن و از لحاظ مالی، پشیمان روزگارند.

پیشه معلمی، در گذشته، از مشاغلی بود که طرفداران و داوطلبان بسیار داشت ولی امروز، دیگر این پیشه، چه از نظر معنوی و چه از لحاظ مادی، ارزش و اعتبار گذشته را ندارد و شغل معلمی، غالباً نه از سر میل باطنی و شوق خدمت به فرزندان این آب و خاک، که به عنوان چاره‌ئی برای رفع مشکل بیکاری انتخاب می‌شود و بسیاری معلمان که تا کار بهتری جستجو کردند، عطای شغل معلمی را به لقایش می‌بخشند و می‌روند!

سررشته داران امر تعلیم و تربیت، می‌دانند که برای اجراء صحیح برنامه‌های مربوط به آموزش و پرورش، عامل معلم، کلید حل همه مشکلات است.

اما متأسفانه و چنانکه گذشت، اکثریت نزدیک به تمام معلمان ما، به علت داشتن مشکلات فراوان و از همه آنها مهمتر، مشکل مالی، چنان درهم رفته و آشفته‌حالتند که نمی‌توانند به درستی به وظایف خطیر و انسان‌ساز خودشان بپردازند.

شاید برخی از مشکلات معلمان، جنبه شخصی و فردی داشته و مربوط به زندگی خصوصی آنان و بحث درباره آنها غیرلازم باشد ولی گرفتاری‌های مالی و اداری آنها را نمی‌شود ندیده گرفت.

همه می‌دانیم که اگر معلم، از نظر مالی آسایش و آرامش نسبی نداشته باشد، نمی‌توان از او انتظار داشت که در کلاس درس، با حوصله و متانت لازم، وظیفه‌اش را انجام دهد و به دانش‌آموزان درس بیاموزد.

یکی از مسائل همگانی معلمان کنونی، اینست که به علت کمی درآمد از محل شغل خودشان، مجبور می‌شوند به کارهای دیگری هم بپردازند که از مجموع درآمد دو یا چند کاری که می‌کنند، بتوانند چرخ زندگی خود و خانواده‌شان را بگردانند و بدین ترتیب است که قدر و منزلت شغل معلمی پائین می‌آید!

پرواضح است که کار معلمی، کاری است بسیار خسته‌کننده و توانفرسا، اما اگر همین معلم خسته و کوفته، ناچار باشد پس از پایان کار معلمی، به سراغ کار دیگری برود، دیگر رمقی برایش نمی‌ماند که فردا، در سرکلاس، شاداب و آماده خدمت باشد. در نتیجه حاصل کار او، افت تحصیلی دانش‌آموزان و به دنبال آن، سرخوردگی و نومیدی آنان است.

از جمله گرفتاری‌های غیرمالی معلمان، حضور آنها در کلاسهای پرجمعیت و گاه، چند نوبته (به اصطلاح گردانندگان وزارت آموزش و پرورش؛ چند شیفته!) است که طبعاً به علت زیسادی تعداد دانش‌آموزان و خستگی و بی‌حوصلگی معلمان، کوشش معلم به جایی نمی‌رسد و فهماندن تمام مطالب درسی به دانش‌آموزان، چنانکه باید و شاید، ممکن نمی‌شود و در نتیجه معلم، خسته و بی‌حال می‌شود و دانش‌آموزان بی‌بهره می‌مانند و چنانکه گذشت، دچار افت تحصیلی می‌گردند.

درباره تأمین آسایش زندگی معلمان کشور، سالهاست که هزاران وعده شیرین و امید بخش داده شده است اما هیچگاه، هیچکدام از این وعده‌ها، به مرحله عمل نرسیده و یا آثار عملی آن بقدری ناچیز بوده که به چشم نیامده است. و در یک جمله می‌توان گفت که همه حرفها از مرحله «شعار»‌های دل‌خوش‌کننده، فراتر نرفته است و «حقه مهر، بدان مهر و نشانست که بود»!

فرجامین سخنان درباره سر و سامان دادن به زندگی مادی و معنوی معلمان را باید از زبان وزیر جدید آموزش و پرورش شنید:

«... ارزش فرهنگیان برای ما، یک اصل مهم است زیرا آنها رسولان تعلیم و تربیتند و از جایگاه والائی برخوردارند...»^{۱۵} و «... بالا رفتن شأن و منزلت معلمان یک اصل است و باید برای احیاء این تفکر، تلاش همگانی صورت گیرد... در این راستا، مهمترین وظیفه معلمان، ایمان آوردن به منزلت خود است و این قشر فرهنگی نباید اجازه دهند کمترین خدشه‌ئی به این جایگاه مهم وارد شود.»^{۱۶}

ملاحظه می‌فرمایید! باز هم شعارهای دل‌خوش‌کننده! معلمان باید به منزلت خودشان ایمان بیاورند و اجازه ندهند که کمترین خدشه‌ئی به دژ مستحکم آبرو و اعتبار آنها وارد شود. یعنی معلم‌ها، خودشان فکری به حال

خودشان بکنند، یعنی به همگان صنف خودشان اجازه ندهند که برای کمک به تأمین معاش خود و خانواده‌شان، مثلاً با اتومبیل قراضه‌ئی که دارند، وقت و بی‌وقت کرایه‌کشی کنند زیرا که آنها «رسولان تعلیم و تربیتند و از جایگاه والائی برخوردارند» از قدیم هم گفته‌اند: «اگه به امید من و منانی، برو شوهر بکن بیوه منانی»!

عجب آنکه وزیر آموزش و پرورش «با همه دانائی، این نمی‌داند» که گرداندن چرخ معاش معلم، با شعار، عملی نیست و باید برای شکم‌گرسنه او و عائله‌اش، فکر اساسی کرد و الا عشق و ایثار، برای زن و بچه او، نان نمی‌شود! در حاشیه بدی وضع زندگی معلمان، خواندن این دو خبر نیز بی‌لطف نیست:

«من، معلمی هستم که در تهران خدمت می‌کنم. حدود ۸ ماه است که حق کارانه ما را پرداخت نکرده‌اند و هزینه تدریس کلاس‌های جبرانی، گویا، به ۸ ماه بعد، موکول شده. آیا سزاوار است این قدر به قشر فرهنگی، فشار وارد شود؟»^{۱۷}

«من، یکی از دفترداران منطقه ۶ آموزش و پرورش هستم. کارانه‌ها، در سال گذشته، ۸۰ درصد بود که امسال، آن را تا ۳۰ درصد تسکین داده‌اند. طبق قانون اداره امور استخدامی کشور، هر کسی، با گروه ۱۰ می‌تواند از حق جذب استفاده کند، ولی ما را از این حق محروم کرده‌اند. از آقای مظفر تقاضا می‌کنیم که نگذارند حق دفترداران ضایع شود.»^{۱۸}

«گفت: ای پسر! تو، سفره بی‌نان، ندیده‌ئی جنگ عیال و گریه طفلان، ندیده‌ئی»

اگر زندگی معلمان کشور، با وعده و شعار و تعریف و تعارف‌های خشک و خالی، درست شدنی بود که تا حالا، صد باره درست شده بود و دیگر، معلمان ما، این اندازه گرفتار پیسی نبودند تا از سر ناچاری، اوقات فراغت‌شان را به مسافرت‌کشی و امثال آن بپردازند؟

راستی، چرا هیچکس به معلم حق نمی‌دهد، چرا همگی توطئه سکوت کرده‌اند و کسی از حقوق معلم که بی‌شبهه، از شمار زحمت‌کش‌ترین و مفیدترین اعضاء اجتماع است، دفاع نمی‌کند؟

همه پیشرفت‌های علمی و فنی کشور، با معلم آغاز می‌شود، اما چرا به هنگام تقسیم

منافع و غنایم آن پیشرفت‌ها، معلم، از همه عقب‌تر و نصیب او، از همه کمتر است؟
 یک معلم، با یک وکیل مجلس، یک وزیر دولت، یک قاضی عالی‌رتبه دادگستری و یک صاحب منصب بلند پایه نظامی، هیچ فرقی ندارد و نباید کمتر از آنها، آرامش خیال و آسایش زندگی داشته باشد!
 اینست راه بهسازی زندگی معلمان، اینست راه رهاندن نظام آموزش و پرورش کشور، از جنگال سستی و کرختی و ورشکستگی!
 «ما، یک کلیمه گفتیم از اسرار و گپ تموم»...

کمبود فضای آموزشی

بحث درباره کمبود فضاهای آموزشی، سالیان مدید است که ورد زبانها است و همواره دست مسوولان وزارت آموزش و پرورش، بسوی مردم دراز است که از راه کمک به خدا و خلق خدا، مکان آموزشی به دستگاه تعلیم و تربیت هدیه کنند؛ اما چنانکه پیدا است، در این راه، توفیق فراوانی به دست نیامده است.
 در حاشیهٔ ماجرای «غم بی‌جائی» وزارت آموزش و پرورش، گاه اتفاقاتی می‌افتد که معلوم می‌کند دیوار این دستگاه، نه تنها از نظر تهیه‌کنندگان برنامه‌های بودجه کشور و نمایندگان مجلس شورای اسلامی، که از چشم سالکین ساختمانها و گردانندگان سازمانها و نهادهای دولتی دیگر نیز، کوتاه است و بسا که اتفاق می‌افتد این وزارتخانه، زورش نمی‌رسد حتی حق مسلم خودش را از دست دیگران بگیرد. به این خیر توجه بفرمایید:

«در آستانه سال تحصیلی جدید و در حالی که خانواده‌ها، با ثبت‌نام فرزندان خود، مشتاقانه منتظر بازگشایی مدارس هستند، دستور تخلیه یک دبستان دولتی دخترانه با ۲۰۰۰ نفر دانش‌آموز در اهواز صادر شد... در منطقه «زیتون کارمندی»، زمین برای احداث مدرسه وجود ندارد و این مدرسه نیز، با دو شیفت کاری، جزء شلوغترین مدارس دولتی اهواز است... لازم به توضیح است که در همین منطقه، دو ساختمان بسیار بزرگ آموزشی، متعلق به آموزش و پرورش وجود داشته که پس از انقلاب و شروع جنگ تحمیلی، توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سازمان بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در اختیار

(آنان) قرار گرفته است که تا کنون نیز تخلیه نگردیده و این امر، کمبود شدید فضاهای آموزشی را مضاعف کرده است...»^{۱۹}
 هنگامی که آدم خبر بالا را می‌خواند، دیگر لازم نیست از خواندن این خبر متحیر یا متعجب شود:
 «رئیس سازمان توسعه مدارس کشور، در حالی که به وجود نهادهای آموزشی سه نوبته اشاره کرد، از نیاز به ۲۰۰۰۰۰ کلاس جدید خبر داد که نمایانگر ژرفای کمبود و

⤴

از ویژگی‌های پندآموز نظام آموزشی جدید آن بود که چون بی‌مقدمه اجرا شد، نه معلمان از جزئیات آن سر درمی‌آوردند و نه دانش‌آموزان می‌توانستند از آموزش‌های نارسای معلمان بهره‌گیرند.

⤵

نابسامانی‌های پیامد آن در کار آموزش می‌باشد»^{۲۰} و یا این خبر را: «نشر خبر کمبود ۳۰۰ کلاس درس در یزد، ۱۲۰۰ آموزشگر دوره راهنمایی در سیستان و بلوچستان و نبود ابزارهای آموزشی و پژوهشی در دانشکده پرستاری و مامائی آبادان، ژرفای نابسامانی در آموزش و پرورش کشور را نمایان می‌سازد و اینها همه، از دستاوردهای درخشان! دوران هشت‌ساله زمامداری سردار سازندگی می‌باشد»^{۲۱}

«جهت حذف مدارس دو نوبته، در استان اصفهان، به ۱۱۰۰۰ کلاس نیاز است. اصفهان- خبرگزاری جمهوری اسلامی: مدیر کل نوسازی مدارس استان اصفهان گفت: برای حذف مدارس دو نوبته در این استان، هم

اینک به ۱۱۰۰۰ کلاس جدید، نیاز است محمد حسین سجاد افزود: ۴۲ درصد کلاسهای استان اصفهان، دو نوبته هستند. وی افزود: ۳۰۰۰ کلاس درس استیجاری، با قدمت بالای ۳۵ سال نیز، در سطح این استان وجود دارد که نوسازی آنها، حداقل، پنج سال به طول می‌انجامد. وی گفت: میانگین قدمت مدارس استان اصفهان ۲۱/۵ سال است که برخی از آنها، در آستانه تخریب قرار دارند...»^{۲۲}

شگفتا! دستگاه مهم آموزش و پرورش، با آن همه طول و عرض و رسالت و ادعا، در حالی که توانائی ندارد دو ساختمان بسیار بزرگ آموزشی، ملک طلق خودش را، از جنگ متصرفان آن برهاند، چگونه چشم آن خواهد داشت که ملک استیجاری متعلق به دیگران، حتی به حکم دادگاه قانونی، از دستش گرفته نشود!

یکی، سرگرم خوردن «لرزانک» بود، رهگذری سر رسید، صدا زد:

- رفیق بیا لرزانک بخور، خاصیت دارد. رهگذر پرسید:

- مثلاً چه خاصیتی؟

گفت: خیلی قوت دارد، کمر را سفت می‌کند.

رهگذر، نگاهی به تکه لرزانکی که در دست او می‌لرزید، افکند و گفت:

- این لرزانک که نمی‌تواند خودش را نگهدارد، چگونه مرا نگاه خواهد داشت؟!...»

وخامت اوضاع کمبود فضاهای آموزشی کشور، بیش از اینها است اما بنای کار ما، براختصار است و نمی‌توانیم بیش از این شاهد مثال بیاوریم.

در برابر همه کاستی‌هایی که از نظر وسایل اولیه تحصیل نوجوانان و جوانان کشور، مانند نبود فضای آموزشی و معلم و... وجود دارد، وزارت آموزش و پرورش، فقط به این دستاویز چسبیده است که بودجه و اعتبارات مالی بسنده ندارد و نمی‌تواند کاری بکند و طبعاً اجراء اصل سی‌ام قانون اساسی نیز، از عهده‌اش بر نمی‌آید. در این صورت هر کس دستش به دهانش می‌رسد، برود در مدارس پولی درس بخواند و هر کس نمی‌تواند دست خدا به همراهش! ...

قطعاً این مطلب پذیرفتنی نیست که بودجه عمومی کشور توانائی آن را ندارد که بیش از

آنچه تا کنون به آموزش و پرورش اختصاص داده شده است، سهم تازه‌ئی به آن دستگاه داده شود.

تنظیم‌کنندگان بودجه کشور، ناچارند سهم آموزش و پرورش را بیشتر کنند و با کاستن از بودجه سازمان‌های موازی و هزینه‌های غیرلازم دیگر، بر اعتبارات و بودجه این وزارتخانه بیفزایند تا آموزش و پرورش کشور، از بن بستی که دچارش شده است نجات یابد و گرنه آینده این نیاز بزرگ مردم کشور ما، بسیار وخیم خواهد بود.

توجه کنیم، که کشور ما، یکی از جوانترین کشورهای جهان است، زیرا جمعیتی دارد که بیش از دو سوم آن کمتر از سی سال سن دارند و میانگین سن آنان ۱۶ سال است و تعداد دانش‌آموزان کشور در حدود ۱۹ میلیون نفر است و مسلماً در آینده بیشتر هم خواهد شد. با توجه به این حجم بزرگ جمعیت جوان و آماده تحصیل، اهمیت وظایف و مسئولیت‌های وزارت آموزش و پرورش بیشتر آشکار می‌شود.

اما در عمل، گویا وزارت آموزش و پرورش به این رسالت بزرگ که بار به ثمر رسانی علمی دست کم ۱۹ میلیون جوان ایرانی را بر دوش دارد یا واقف نیست و یا به آن اهمیت نمی‌دهد زیرا که روند فعالیت‌های سالیان گذشته این دستگاه نسبت به مسؤلیت‌هایی که دارد چندان دلسوزانه نبوده است.

برابر یک گزارش آماری: «... حدود ۹۰٪ بودجه آموزش و پرورش را هزینه‌های جاری (حقوق پرسنل) تشکیل می‌دهد و ما بقی آن، برای تأمین فضاهای آموزش و پرورش و تجهیز مدارس، هزینه می‌شود... توجه به کاهش اعتبارات عمرانی آموزش و پرورش نسبت به بودجه عمومی از ۱۲/۰۷ درصد در سال ۱۳۷۱ به ۴/۴ درصد در سال ۱۳۷۵ و ۳/۹ درصد در سال ۱۳۷۶ و همچنین کاهش اعتبارات جاری از ۲۱/۳ درصد در شروع برنامه اول توسعه به ۱۲/۴ درصد در سال ۱۳۷۶ بیانگر مشکلات جدی دولت در تأمین بودجه مورد نیاز آموزش و پرورش می‌باشد.»^{۲۳}

از این روند کاهش بودجه وزارت آموزش و پرورش از بودجه عمومی کشور، دریافته می‌شود که: اولاً- دستگاه آموزش و پرورش، از نظر

برنامه‌ریزان بودجه کشور نیز جدی و قابل اهمیت شمرده نمی‌شود و آنان ترجیح می‌دهند که بودجه این دستگاه، به صفر برسد تا همین مختصر اعتبار مالی‌ئی را هم که در اختیارش می‌گذارند، خرج اتینای برنامه‌های دیگر کنند!

ثانیاً- در برنامه‌ریزی بودجه عمومی کشور، حضرات برنامه‌نویسان، هر جا که کم و کسری پیدا می‌شود، از ریش آموزش و پرورش قیچی می‌کنند و به سبیل دیگری وصله می‌زنند؛ ولی هرگز نشده است که برای جبران کم و کسری وزارت آموزش و پرورش، از بودجه‌های زائد دستگاه‌های دیگر گرفته به این دستگاه عظیم و پرخرج و پر اهمیت بدهند و با این ترتیب، بدون اینکه معجزه یا سانحه‌ئی رخ دهد، کم کم از بودجه آموزش و پرورش آنقدر کاسته خواهد شد که یا هیچ از آن باقی نماند و این دستگاه تعطیل و کارمندانش هم بین سازمان‌های دیگر تقسیم شود و یا آنقدر بودجه در اختیار این وزارتخانه خواهند گذاشت که فقط بتواند حقوق و مزایای کارمندان اداریش را بپردازد و چون مردم نمی‌توانند در امر آموزش و پرورش فرزندان خودشان خونسرد و بی‌اعتناء بمانند، ناگزیر یک فکری بحال آنان خواهند کرد. فی‌المثل آنقدر مدارس پولی جدید تأسیس خواهد شد تا آن بیست - سی درصد دانش‌آموزانی که توانائی مالی دارند، مدرسه‌ئی برای درس خواندن داشته باشند، بچه‌های بی‌پول هم که صد البته توانائی کشیدن بار سنگین هزینه‌های نام‌نویسی و خرج تراشی‌های گاه و بیگاه مدارس پولی را ندارند، پروند غاژ بچرانند و اصل سی‌ام قانون اساسی هم: «نقطه‌ئی بود و دگر هیچ نبود»!...

نظام جدید آموزشی
در کنار همه مشکلات مردم و دستگاه آموزشی کشور، موضوع نظام جدید آموزش و پرورش نیز، سالها است که در مرکز مجادلات و مناقشات محافل آموزشی قرار دارد.

از حدود پنجاه سال پیش، همواره دل مشغولی گردانندگان دستگاه آموزش و پرورش کشور، این بود که چه کاری باید کرد تا دانش‌آموزان ایرانی، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، بیکار و سرگردان نمانند و اگر علاقه‌مند به ادامه تحصیل در دانشگاهها نباشند، بتوانند در بازار کار، برای خودشان جایی

دست و پا کنند.

در واقع امر، برنامه‌های نظام آموزشی قدیم، چنان تنظیم شده بود که محیط دبیرستانها حکم کارخانه دیپلم سازی را پیدا کرده بود و می‌بایست دیر یا زود، برای بر چیدن این کارخانه و یا تبدیل کردنش به دستگاهی آدم ساز و مفید، چاره‌ئی اندیشیده شود.

به دنبال این افکار، «هدفها و اصول آموزش و پرورش، چهار بار، بر روی کاغذ تغییر کرد...»^{۲۴} اما ظاهراً، هیچکدام از آنها، به علل و جهات گوناگون، از قوه به فعل در نیامد و مشکل سرگردانی دیپلمه‌های بیکار یا بیکاران دیپلمه، به حال سابق باقی ماند تا اینکه: «... در سالهای اخیر نیز، بار دیگر، لزوم بازنگری هدفها و نیز ضرورت تجدید نظر در انتخاب شیوه‌ها و رفتارهای آموزشی مطرح شده و اقدام‌های مختلف پراکنده‌ئی در جهت تغییر بنیادی نظام انجام گرفته است. حاصل مجموعه این فعالیت‌ها و تجربه‌ها، همراه با پیشنهادهای گروه‌های دست‌اندرکار، در سال ۱۳۶۷، در چهارچوب «طرح کلیات نظام آموزش و پرورش» تجلی یافت و نهایتاً به تصویب شورایی انقلاب فرهنگی رسید. به دلیل اهمیت و حساسیتی که دوره آموزش متوسطه در تربیت نیروی انسانی و توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور دارد، تغییر نظام از همین مقطع بحران‌زا، آغاز گردید و از سال تحصیلی ۷۲ - ۱۳۷۱ طرح جدید آموزش متوسطه ده درصد از دانش‌آموزان سال اول متوسطه را زیر پوشش گرفت...»^{۲۵}

«آنچه که امروز در نظام جدید آموزش متوسطه می‌گذرد، حاصل بیش از ۱۷۵۰۰۰۰ نفر ساعت کار کارشناسی در زمینه برنامه‌ریزی و اجرای مرحله‌ئی آن است که با در نظر گرفتن هدف کلی نظام تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران و نیاز جامعه به سرمایه‌های انسانی مطلوب و مورد قبول، صورت گرفته است و بیش از ۷۰۰ استاندارد آموزشی برای حرفه‌ها و مشاغل مورد نیاز بازار کار، که قطعاً در حین اجراء، از رهگذر نگرش سیستمی مورد ارزشیابی قرار می‌گیرد»^{۲۶}

نظام جدید آموزش متوسطه با مشخصات کارشناسانه‌ئی که به اختصار گذشت، از سال ۱۳۷۱ به بعد، رفته رفته تمام مدارس کشور را

زیر پوشش خود گرفت.

طرح کلی این نظام، روی هم رفته در دو عامل زیرین خلاصه می‌شود:

۱- دانش آموزان برای گذراندن امتحانات درس‌هایی که تجدیدی شده‌اند، مجبور نشوند همهٔ درس‌هایی را نیز که قبلاً امتحان داده و نمره خوب گرفته‌اند، دوباره امتحان بدهند.

۲- روش اجرایی نظام آموزش متوسطه چنان باشد که یک دانش‌آموز دیپلمه، با آموختن و فراگیری حرفه و فن در طول مدت تحصیل دبیرستانی، بتواند به راحتی وارد بازار کار گردد و به کمک تخصص خود، بیکار و سرگردان و سرخورده نشود.

برای چاره‌گیری در مورد مشکل اول، روش امتحانات ترمی به سبک نظام آموزشی دانشگاهها، ابداع شد و دانش‌آموزان توانستند مواد درسی را بصورت واحد بگذرانند و برای رفع گرفتاری دویم شاخه کار دانش در نظر گرفته شد و مقرر گردید که با همکاری چند وزارتخانه دیگر، نیازهای بازار کار کشور، بررسی و به بخش مخصوصی که برای راه‌اندازی همین شاخه فراهم آمده است، اطلاع داده و سرانجام ترتیبی پیش گرفته شود که هیچ جوان دیپلمه‌ئی بیکار و بی‌عبار نماند.

اما دیری نگذشت که کارگزاران و برنامه‌سازان نظام جدید آموزش متوسطه، دریافتند که چاه نکنده، منار دزدیده‌اند یعنی پیش از آنکه تمام اطراف و جوانب کار را بررسی کرده و آمادگی‌های لازم را فراهم آورده باشند، نظام آموزشی جدید را اجراء کرده‌اند زیرا، وزارتخانه‌ها و دستگاههایی که می‌بایست برای اجراء طرح شاخه کار دانش با وزارت آموزش و پرورش همکاری کنند، از همکاری و همیاری، شانه خالی کردند و بدین ترتیب، یک طرح خوب و چاره‌ساز را که می‌توانست بسیاری از مشکلات علمی، اجتماعی و اقتصادی کشور را به سامان برساند، در نخستین گامهای اجرایی، با شکست روبرو گردید.

روش امتحانات ترمی نیز نتایج عملی خوبی به بار نیاورد و با اجراء آن، دانش‌آموزان باسواد، با سوادتر و دانش‌آموزان بی‌سواد بی‌سوادتر شدند!

از ویژگی‌های پندآموز نظام آموزشی جدید، آن بود که چون بی‌مقدمه و حساب و کتاب درستی، به مرحله اجراء درآمده بود، نه معلمان

از جزئیات آن سردرمی‌آوردند و نه دانش‌آموزان می‌توانستند از اطلاعات و آموزش‌های نارسای معلمان بهره‌مند گردند و مقدمات افت تحصیلی و سرخوردگی همگانی، نسبت به این نظام، از همین جا آغاز گردید! یک گزارش تحقیقی حاکی است:

«نظر سنجی‌ئی که از میان دانش‌آموزان پنج دبیرستان انجام شده، با وجود تمام مشکلاتی که شاید در یک نظرسنجی موجود باشد، بازگوکنندهٔ یک واقعیت است و آن اینکه در مجموع ۸۱/۸۷٪ دانش‌آموزانی که در رشته تحصیلی علوم ریاضی فیزیک، علوم تجربی و علوم انسانی تحصیل می‌کرده‌اند، همگی اتفاق نظر داشته‌اند که نظام جدید

↑

در برنامه‌ریزی عمومی
کشور، حضرات
برنامه‌نویسان، هر جا،
کم و کسری پیدا
می‌شود، از ریش
آموزش و پرورش
قیچی می‌کنند و...!

↓

آموزش متوسطه، نتوانسته است نیازهای آموزش و پرورش را برطرف کند. در میان مشکلات متعددی که مطرح شده است ۶۲٪ دانش‌آموزان، حجم وسیع و گسترده درسها را به عنوان بزرگترین ایراد نظام جدید آموزش عنوان کرده‌اند و در این میان، دانش‌آموزان رشته علوم تجربی، که با حجم وسیع کتابهای زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، شیمی و... مواجه‌اند، ناراضی‌تر از بقیه به نظر می‌رسند. دانش‌آموزان ریاضی فیزیک، مشکل نظام جدید آموزش متوسطه را، در کمبود معلمان ورزیده در درس پایه و تخصصی، مانند ریاضی و فیزیک عنوان کرده‌اند. در نظر سنجی دیگری ۵۱/۵۷٪ دانش‌آموزان بیان کرده‌اند که با برداشتن نظام واحدی، مشکلات آموزش و پرورش حل خواهد شد. بیشتر آنها،

علت این امر را، در نداشتن برنامه‌ریزی درست و ثابت برای این نظام می‌دانند و بسیاری دیگر، معتقدند عدم کارآئی این نظام در کاهش ساعت درسی و افزایش حجم کتابها است و خواستار برگرداندن نظام قدیم بوده‌اند...»^{۲۷}

«... بطور خلاصه، دروس اصلی و تخصصی که دانش‌آموزان در طول ۴ سال با فرصت و زمان کافی می‌خوانند، هم اینک باید در ۳ سال تحصیلی و در طی یک ترم ۶ ماهه بخوانند. نتیجه چنین مشکلاتی، تا حدودی کم سوادی در میان دانش‌آموزان نظام جدید است. حدود ۷۳/۵۷٪ دانش‌آموزان، با وجود کلاسهای درسی، احتیاج به کلاسهای تقویتی دارند...»^{۲۸} و «... معلمانی که تمام مدت کلاس را، مستبدانه به انتقال مفاهیم صرفاً تئوری به دانش‌آموزان پرداخته و کمتر اجازه هرگونه فعالیتی به دانش‌آموزان داده‌اند، خود باعث بی‌ربطی آنها شده و کارآئی کلاس را پائین آورده‌اند...»^{۲۹}

«... سیاست‌های غلط آموزش و پرورش در جهت‌دهی به دانش‌آموزان در رشته‌های علوم نظری. هر سال تعداد کثیری دیپلم می‌گیرند. اینان کسانی هستند که هیچ کار و مهارتی نیاموخته‌اند و به دلیل جذب نشدن در سطح جامعه، با پدیده بیکاری مواجه می‌شوند...»^{۳۰}

کار نابسامانی نظام جدید آموزش متوسطه چنان از زمره به هممه رسیده است که وزیر جدید آموزش و پرورش نیز به محض جای گرفتن بر مسند وزارت، گفته است:

«نظام جدید آموزش و پرورش، با اشکالاتی روبرو است که انشاءالله با برخورد علمی، اصلاح می‌شود.»^{۳۱}

نتیجه‌گفتار

درباره پریشانی و نابسامانی گردش کارها در سازمان آموزش و پرورش کشور، بیش از اینها سخن می‌توان گفت ولی مجال ما کم است و ناچاریم به اختصار از کنار هر مطلب بگذریم که تاکنون نیز، چنین کرده‌ایم.

آنچه در این نوشتار آمده است، تماماً برای بیدار کردن دستگاه آموزش و پرورش کشور و القاء این فکر بوده است که نتیجه همه برنامه‌ریزی‌های گذشته این دستگاه، نه تنها

دردی از نسل‌های جوان کشور درمان نکرده که به نسبت قابل توجهی، بارشان را سنگین‌تر گردانیده است.

حقیقت اینست که اگر بخواهیم بطور خودمانی وضعیت آموزش و پرورش کشورمان را از زیر ذره‌بین نقد بگذرانیم، می‌توانیم بگوییم که نه مردم از شیوه کار این دستگاه خشنودند و نه گردانندگان و مسئولان دستگاه از نتیجه و برآیند کارشان رضایت خاطر دارند!

امروز، پدیده افت تحصیلی بطور مستمر، به صورت یک اصل، در نظام آموزشی کشور خودنمایی می‌کند و تقریباً هیچ سالی نیست که درصدی، بر افت تحصیلی دانش‌آموزان ما افزوده نشود.

بی‌هدفی برنامه‌های آموزشی و پرورشی کشور، از دبستان تا دانشگاه، و سرگردانی فارغ‌التحصیلان ما، چه در مقطع دبیرستان و چه در مرحله دانشگاه، چنان افکار عمومی را به خود کشانیده که تقریباً این اندیشه بر همه غلبه کرده است که پدران و مادران می‌گویند «پسرای چه فرزندانمان را به مدرسه و دانشگاه بفرستیم؟» و دانش‌آموزان و دانشجویان می‌پرسند «برای چه درس بخوانیم؟» و گردانندگان دستگاه آموزش و پرورش ابتدائی و عالی، از خودشان می‌پرسند «دیگر چه کاری مانده است که نکرده‌ایم؟» و با این ترتیب خیلی ساده و خودمانی، باید گفت: دستگاه آموزش و پرورش کشور، به ته خط رسیده است!

جای بسی تأسف است که در کشور «فردوسی»، «ابن سینا»، «سعدی»، «رازی»، «حافظ»، «بیه‌زنی»، «مولوی» و... که همگی از قله‌های بلند علم و ادبیات جهانند، یک جوان دیپلمه ایرانی، که در طول مدت تحصیل از دبستان تا دبیرستان دست کم ۱۰۰۰۰ صفحه کتاب می‌خواند، به سرانجام، نمی‌تواند یک قطعه نثر ادبی یا یک غزل یا قصیده را درست بخواند یا معنی کند و از دریافت معنی یک عبارت ساده و کوتاه فلسفی، ناتوان است و اگر بخواهد برای پدر و مادرش یا فلان سازمان اداری شهر و محله‌اش، یک نامه ساده بنویسد، در می‌ماند و به تمام سیم‌پیچی‌های مغزش داغ می‌شود و به اصطلاح قاطی می‌کند!

گهگاه نامه‌هایی از دانشجویان دانشگاهها به دستم می‌رسد که وقتی آنها را می‌خوانم، آنقدر

نارسائی و غلط‌های املائی و انشائی در آنها می‌بینم که از شدت ناراحتی نمی‌دانم گریبانم را پاره کنم یا سرم را به دیوار بکوبم!

سالها پیش، به مناسبتی با دانشجویان رشته تاریخ دانشگاهها، سر و کار و نشست و برخاستی داشتم. گهگاه که از متون درسهای کلاسی آنها می‌پرسیدم، از حیرت بر جای سرد می‌شدم برای آنکه می‌دیدم آنها وسیعاً و عمیقاً از فرهنگ و تاریخ ملی کشور خودشان بیگانه‌اند و آنچه در این باره از دبستان تا دانشگاه آموخته‌اند، غالباً، هم ناچیز و کم ارزش و هم مخدوش و مغشوش و گمراه‌کننده است!

در مقاطع تحصیلی کشور، هر چه زمان می‌گذرد، نسل جوان ما، با هویت ملی و تاریخی خودش بیگانه‌تر می‌شود و آنچه در این زمینه‌ها بهر مصلحتی، به او آموخته‌اند، این اندیشه را در مغزش پرورش داده است که ایرانی جماعت، یک قوم وحشی بی‌تمدن و بی‌فرهنگ بوده است که در بیابانهای بی‌آب و علف ناکجاآباد جهان، در بربریت کامل بسر می‌برده و هیچ گذشته و تاریخی نداشته و تا همین چند سال پیش هم، دنیا از وجودش بی‌خبر مانده بوده است.

از نظر این جوانان، ملت ایران، که دهها قرن، در زیر تازیانه مشتی راهزن مسلح و آدمکش حرفه‌ئی، برده‌وار می‌زیسته، در بنای فرهنگ و تمدن و دانش بشری، تا همین اواخر، هیچگونه سهم و جایگاه و پایگاهی نداشته است.

از نظر این جوانان، تاریخ اصلی ایران، تقریباً از بعد از تاریخ ظهور کیش اسلام آغاز می‌شود و پیش از آن، خبری در این سرزمین نبوده و اگر هم بوده، چندان ارزش و اهمیتی نداشته است و بعلاوه مردم آن روزگاران، آنقدر منفور و ملعون بوده‌اند که دانش‌آموز یا دانشجوی ایرانی، هرچه درباره آنان کمتر بداند، برای دنیا و آخرتش بهتر و ثوابش بیشتر است!

در کتابهای درسی دانش‌آموزان، همه بزرگان و اندیشمندان و سرداران و دلاوران ایرانی، جز چند تن انگشت‌شمار، آنهم مربوط به همین صد - صد و پنجاه سال اخیر، اصلاً داخل آدم نبوده‌اند و نباید نامی از آنان برده شود!

از میان کتابهای درسی دوره دبستان و دبیرستان که برای بررسی روی میز کارم انباشته است، یک کتاب را چکی بیرون می‌کشم: کتاب «تاریخ معاصر ایران - سال سوم دبیرستان» است. کتاب را فالی باز می‌کنم و صفحه‌ئی را که

باز شده است می‌خوانم: «فصل هجدهم - دسته‌بندی نیروهای سیاسی در ایران پس از شهریور ۲۰».

دو صفحه کتاب را که روبروی یکدیگر است، مرور می‌کنم و چشم روی این عبارات متوقف می‌شود:

«... از خصوصیات حرکت مذهبی مردم در این دوره، این بود که از نظر فکری و مکتبی، اصیل و مورد قبول عموم مردم و از نظر سیاسی، کاملاً مستقل و مخالف با گرایش به بیگانه بود...»

«... حرکت ملی، بر پایه هیچ مکتب فکری مشخصی بنا نشده بود. آرمان نهائی ملی‌گرایان، حفظ آب و خاک و دوستی شدید نسبت به وطن بود که خود، گاهی آن را «وطن پرستی» می‌نامیدند. البته عشق و علاقه به مرز و بوم و وطن، امری طبیعی است که در همه افراد بشر وجود دارد، اما ملی‌گرایان یا ناسیونالیستها، این علاقه به وطن را، به حدی شدت بخشیده بودند که آن را با آنکه نمی‌توانست یک مکتب فکری باشد، برای خود، به صورت یک مکتب درآورده بودند و تحت عنوان ملیت و وطن، صف خود را از مسلمانان غیرایرانی، جدا کرده بودند. اصولاً «ناسیونالیسم» به معنی مقدم دانستن ملیت بر دین، از اندیشه‌هایی است که استعمارگران، در کشورهای اسلامی رواج دادند تا مردم مسلمان را، به ایرانی بودن و ترک و عرب و هندو بودن، دلخوش و سرگرم سازند و از اتحاد آنان جلوگیری کنند. این اندیشه، در تمام دوران رضاخانی، نیز، در ایران به شدت تبلیغ شده بود و پس از سقوط او، تا مدت‌ها آثار آن در ذهن گروهی از روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها، باقی مانده بود. هدف دشمن استعمارگر، از رواج «ناسیونالیسم»، این بود که «ایران» را، در ذهن مردم، به جای «اسلام» بنشانند...»

«... رهبری حرکت سیاسی ملی‌گرایان، به دست افرادی بود که به دلیل گرایشی که به افکار غربی داشتند، به جدائی دین از سیاست معتقد بودند. طرفداران حرکت ملی، غالباً قشر دانشگاهی و اداری، یعنی تحصیل‌کرده‌ها و درس‌خوانده‌هایی بودند که افکار آنها، عموماً در مدرسه‌ها و دانشکده‌های زمان رضاخان و با فرهنگ غیراسلامی ناسیونالیستی، شکل

خوب، من درباره ارزش معنوی بلند بالای این رشحات قلمی خردمندانه، که از مغز تهیه کنندگان مطالب کتاب یعنی «گروه تاریخ دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی» تراویده است، مخصوصاً چیزی نمی نویسم تا در ذهن خوانندگان القاء شبهه‌ئی نکرده باشم. اما از همه کسانی که به شرف ملی و عزت و کرامت این کشور و مردمش، و به سلامت روحی و فکری نسل جوانش سرسوزنی دلبستگی و باور دارند، عاجزانه تقاضا می‌کنم این چند جمله را چند بار، به دقت بخوانند و از سر لطف و مرحمت، دیگران را و مرا، راهنمایی و ارشاد کنند که آیا نوشتن و فرو کردن چنین مطالبی، در مغزهای جوان و نیالوده نوباوگان این کشور، درست و نشانه شکوفائی و حرکت سالم دستگاه آموزش و پرورش کشور است یا اینکه دام هولناکی است که برای نفاق و جدا گردانیدن افکار و عقول جوانان این کشور، بهترین و کارسازترین ضربه و وسیله تواند بود و آیا برای آب ریختن به آسیاب «دشمن استعمارگر»، وجود اعتقاد به «وطن پرستی» مفیدتر و مناسبتر است یا القاء چنین افکاری در مغز جوانان؟

البته: «سخن را، روی با صاحب‌دلان است!» بدبختانه نسل جوان کشور ما، در چنگال برنامه‌ریزان و گردانندگان دستگاه آموزشی کشور، حکم «خرگوش آزمایشگاه» را پیدا کرده است که هر چند گاه، کاری به نام برنامه آموزشی یا نظام آموزشی را که معمولاً به توسط افرادی ناآگاه یا کم صلاحیت، فراهم گردیده است، درباره‌اش اجراء و آزمایش می‌کنند و هنگامی که دریافتند کارشان از بیخ و بن خراب بوده است، آن برنامه و نظام را رها می‌کنند و به مشابه آن، روی می‌آورند و این برنامه «آزمون و خطا» سالها است که پدر نسل جوان ما را درآورده است و باز هم درخواهد آورد و صد البته، یکی از بزرگترین عوامل افسردگی، سقوط روحی، نومیدی، پوچ گرائی و سرانجام، بی‌هویتی، لاپالایی‌گری و دهها بیماری روحی و روانی و اجتماعی دیگر است و بدبختانه‌تر اینکه، کسی هم به فکر یافتن چاره اساسی نیست و همه کارها مقطعی و روبنائی و صرفاً به منظور دفع دخل انجام می‌گیرد و بس! کمتر روزی است که از رسانه‌های گروهی،

خبری از دستکاریهای گردانندگان دستگاههای آموزش کشور، پخش نشود که یکی از دیگری گیج‌کننده‌تر، زیان بخش‌تر و برای نشان دادن سرگشتگی و درهم ریختگی سازمانهای آموزشی، رساننده‌تر و افشاءگرانه‌تر نباشد. گردانندگان نظام آموزشی کشور، خودشان هم نمی‌دانند چه می‌کنند، مانند غریقی که به هر خاشاکی چنگ می‌زند مگر خودش را از چنگال امواج خروشان برهاند، هرچندگاه، پرتابی و از سر دستپاچگی، یک برنامه ناسنجیده، زیر عناوین فریبنده «بازنگری»، «تغییر و تحول»، «افزایش بازده علمی» و... به خورد بچه‌های مردم می‌دهند و همه‌اش هم، بی‌نتیجه و بی‌فایده!

همین امروز، که سرگرم نمونه‌خوانی این مقاله بودم، تازه‌ترین شاهکار این‌گونه تصمیم‌گیری‌ها را در روزنامه‌ها خواندم. بد نیست شما هم گوشه‌ئی از آن را بخوانید: «معدل دیپلم، ملاک ورود به دوره پیش‌دانشگاهی خواهد بود. سرویس علمی و آموزشی: آموزش و پرورش، در بازنگری نظام جدید آموزش متوسطه، به این نتیجه رسیده است که کنکور پیش‌دانشگاهی، حذف شود و به جای آن، معدل دیپلم، ملاک ورود به دوره پیش‌دانشگاهی قرار گیرد. وزیر آموزش و پرورش در مورد تغییر و تحول در نظام جدید آموزش متوسطه گفت:

در صورت تصویب این طرح، دانش‌آموزان سال سوم نظام جدید، براساس شرط معدل دیپلم که به صورت نهائی برگزار خواهد شد، به پیش‌دانشگاهی راه می‌یابند... وزیر آموزش و پرورش در ادامه اظهار داشت: در صورتی که این طرح به تصویب برسد، با یک مرحله‌ئی کردن کنکور نیز، موافقت خواهد شد.

وی گفت: اجرای این شرط معدل دیپلم برای ورود به دوره پیش‌دانشگاهی، باعث ارتقای سطح علمی دانش‌آموزان و ایجاد رقابت علمی در میان آنان، در طول دوران متوسطه خواهد شد و بازده علمی را افزایش خواهد داد.

وزیر آموزش و پرورش افزود: امتحانات نهائی پی در پی، مانند امتحان نهائی دیپلم، کنکور پیش‌دانشگاهی، امتحان مرحله اول کنکور و امتحان مرحله دوم کنکور، باعث

اضطراب روحی دانش‌آموزان شده و آنانرا، دچار اختلالات و فشارهای روحی و عصبی خواهد نمود که این طرح، باعث حذف دو امتحان نهائی، کنکور پیش‌دانشگاهی و کنکور مرحله اول خواهد شد.»^{۲۳}

گفت (بلاتشبیبه): «عزای چنان گرم است، که مرده شور هم می‌گیرد!» ببین نظام آموزشی کشور، چه بلائی به سر خرگوش‌های آزمایشگاهی خودش آورده است که وزیر آموزش و پرورش نیز، این چنین از سر درد، به حال دانش‌آموزان نگون بخت کشور، دل می‌سوزاند و اشک تحسر از دیده می‌بارد!

این خبر کوتاه، به تنهائی، به اندازه یک کتاب، نشان دهنده زرقای فاجعه‌ئی است که به نام نظام آموزشی بر سر نوباوگان این کشور فرود آمده است و هر کس، با خواندن همین چند سطر، به سادگی همه چیز را در می‌یابد و نیازی به شرح و تفسیر و تاویل ندارد.

حالا بماند که خود این تصمیم تازه هم، به صورت جدیدی جگر دهها هزار نفر دانش‌آموز را خون خواهد کرد و بی‌رحمانه بخت رسیدن به دانشگاه را از آنان خواهد گرفت.

توضیح کوتاهش اینک: تا کنون می‌گفتند دانش‌آموزان برای رفتن به دانشگاه، باید کنکور پیش‌دانشگاهی بگذرانند و این، موجب می‌شد که اگر دانش‌آموزی در سالهای دبیرستانی هم، کم کاری کرده و درست درس نخوانده بود، برای رفتن به دانشگاه خواه با استخدام معلم خصوصی و خواه با تلاش و کوشش تازه، بهر روی خودش را آماده می‌کرد تا کنکور را بگذراند و وارد دانشگاه بشود ولی اگر تصمیم تازه وزارت آموزش و پرورش عملی شود، بسیاری از دانش‌آموزان که دلخوش بودند که با درس خواندن بیشتر، به دانشگاه راه خواهند یافت، این بخت را از دست خواهند داد چون معدل سالیان گذشته آنان، اگر کم باشد، خود به خود مانع رفتن آنها به دانشگاه خواهد شد.

ملاحظه می‌فرمایید! فشار، روی فشار، دلسردی، پس از دلسردی، سرگردانی، پشت سرگردانی و...

به راستی در کجای دنیا ایستاده‌ایم؟ مردم نقاط دیگر جهان برای آموزش و پرورش نسل جوان خودشان، چه می‌کنند و برای پیشبرد سازمان آموزش و پرورش کشورشان، چه تلاشهایی می‌ورزند و ما، چه کاری می‌کنیم؟!

برای آنکه معلوم شود، تمام اقدامات شعارگونه دستگاه آموزش و پرورش این کشور، به کجا انجامیده است، بخشی از یک گزارش کوتاه را که به تازگی خوانده‌ام، در اینجا می‌آورم و داوری را به عهده خواننده می‌گذارم:

«... سال گذشته، تحقیقی در مورد آموزش علوم در ۴۶ کشور دنیا انجام شد. یکی از کشورهای آنکه مورد تحقیق قرار گرفت، ایران بود که داوطلبانه، در این تحقیق شرکت کرد. نتیجه این تحقیق، در کشورهای دیگر منتشر شد. ما، از طریق مجلات علمی، متوجه شدیم که ایران، براساس تحقیق، رتبه چهارم از آخر را به دست آورده است. یعنی ما و کشور کویت، جزو آخرین کشورها بودیم، از لحاظ سطح آموزش علوم. به‌رحال باید قبول کرد که ما، در این زمینه، جزو ضعیف‌ترین کشورها هستیم»

«در تحقیقی که انجام شد، نتایج جالب دیگری هم به دست آمد، مثلاً برخی سؤالات را، هم از دانش‌آموزان کلاس اول و هم از دانش‌آموزان کلاس دوم راهنمایی کرده بودند، عجیب آنکه دانش‌آموزان کلاس اول، بهتر از دومی‌ها، جواب داده بودند. نتیجه‌گیری از این مسأله به این ترتیب است که شیوه آموزش ما، آنقدر اشکال دارد که باعث از دست دادن اطلاعات و آموخته‌ها می‌شود»

«بد نیست به این نکته هم همین‌جا اشاره کنیم که موضوعی چند سال است در اینجا رواج پیدا کرده است و آن، تبلیغات ناسالم است. بدین معنی که به محض اینکه خبر المپیاد می‌آید، به آن پر و بال می‌دهیم اما خبر ناکامی نظام آموزشی را، به خوبی منعکس نمی‌کنیم...»

«... سه سال بعد از انقلاب فرهنگی، در فاصله سالهای ۶۳ تا ۶۵ سه دوره دانشجویان برق صنعتی شریف که از بالاترین رتبه‌های کنکور هم بودند، شامل ۴۰۰ دانشجو می‌شده‌اند. از این تعداد ۷۵ نفر که همگی رتبه زیر ۲۰۰ داشته‌اند (در کنکور) اکنون خارج از کشور هستند»

«... اواخر سال ۷۵ به دلیل برخی نگرانی‌های به وجود آمده، از دانشجویان سه دوره فیزیک صنعتی شریف آمار گرفتیم، ۴۶ نفر از دانشجویان این آمارگیری که جزو ۱۰۰ نفر اول کنکور یا المپیادی بوده‌اند، در حال

خروج از کشور هستند... مسائل داخل دانشگاه صنعتی شریف و مسائل کلی کشور در آموزش عالی، در چند سال اخیر، باعث شده است که خروج دانشجویان از کشور، تشدید شود. از افراد یاد شده، ۳ نفر المپیادی دو سه سال اخیر هستند. این مسائل بیانگر آن است که وزارت فرهنگ و آموزش عالی ما، در چهار سال گذشته به کیفیت آموزش عالی، توجه لازم را نکرده است...»^{۲۳}

جا دارد برای تکمیل مقال، درباره ناتوانی دستگاه آموزش و پرورش کشور و بار منفی و برنامه‌های درسی تدوین شده و رفتار گردانندگان امور، درباره نسل جوان این مملکت و اینکه سرانجام آنها را به بی‌هویتی و از خود



**یک بچه ۷ تا ۹ ساله‌ای
که در کلاس‌های اول
تا سوم درس
می‌خواند، چگونه
می‌تواند مطالب
۱۸۷۳ صفحه کتاب
درسی را بیاموزد و به
حافظه بسپارد؟**



بیگانگی می‌کشاند و از کشور می‌گریزند و سرمایه ملی و علمی ما را به خاطر هیچ و پوچ تباه و نابود و خزانه دانش و بینش این ملت با فرهنگ را، تهی و سترون می‌گرداند، به دو خیر دیگر، از دو گزارش دیگر نیز اشاره‌ئی کنم:

گزارش اول «یافته‌های آزمون سراسری منتشر شد... ۳۴۰ هزار نفر شرکت‌کننده آزمون از درس زبان، نمره صفر گرفتند... گروه آموزشی: متأسفانه در آزمون سراسری سال ۷۶ نمره درسهای عمومی بسیاری از دانش‌آموزان، به نحو غیرقابل قبولی، کم است. علتش را باید در متن آموزش و پرورش جست و جو کرد. یعنی از یک میلیون و دویست هزار نفری که شرکت کردند ۳۴۰

هزار نفرشان، نمره زبان صفر یا منفی دارند. رئیس سازمان سنجش، با ارزیابی نتایج آزمون سال ۷۶ و بیان این مطلب، تأکید کرد که در سال آینده، یک سری تغییراتی در آزمون سراسری خواهیم داشت...»^{۲۵}

گزارش دویسم- «تقاضائی از مسئولین آموزش و تربیتی- استعدادهای درخشان را دریابید- نمی‌دانم خوانندگان عزیز این یادداشت، فرزندی در مراکز آموزشی علامه حلی وابسته به سازمان ملی استعدادهای درخشان دارند یا نه؟... در مرکز علامه حلی با مدیری برخورد می‌کنیم که هیچ ابائی ندارد بگوید شما و دیگران، چون انتقاد دارید، افراد بدی هستید... سال گذشته رئیس مرکز اعلام کرد فرزند شما محصل خوبی است اما چون خودتان به عملکرد ما انتقاد دارید و اجازه نمی‌دهید ما شما را سرکسسه کنیم، فرزندان را از این مدرسه ببرید. امسال نیز، از اول سال، همین را می‌گویند. فکر می‌کنند یک مدرسه دولتی، ملک طلق ایشان است و خود را با مدیر یک مدرسه غیرانتفاعی اشتباه گرفته‌اند...»^{۲۶}

گمان نمی‌کنم این دو خبر، نیازی به تفسیر و تحلیل داشته باشد. از یک طرف زحمت می‌کشیم تا استعدادهای درخشان کشور را بیابیم و پرورش بدهیم و از طرف دیگر، آنها را، درست به هنگام نمر دهی پر پرو می‌کنیم تا از کشور بگریزند و محصول مغزشان را در اختیار بیگانگان بگذارند و بعد، همان محصول، به صورت ساخته شده و تحت عنوان واردات علمی با هزاران مت، به خودمان عرضه شود و آنگاه، همگی فریاد بزنیم آی هوارا! جلو هجوم فرهنگ وارداتی غربی را بگیرد!

چندی پیش یک دانشمند ایرانی به نام «فریبرز حدائق» با یک رادیوی خارجی مصاحبه‌ئی می‌کرد و می‌گفت رئیس یکی از برنامه‌های مهم پرواز ماهواره‌ئی آمریکا در «ناسا» است و شرح وظایف او چنان بود که گویا آخرین اجازه برای پرواز ماهواره‌ها، موکول به دستور او است.

همین شخص می‌گفت در تیم او، ۲۷ نفر دانشمند از ملیت‌های مختلف کار می‌کنند که ریاست همه آنها را، ایشان بر عهده دارند! اینک جای این پرسش است که چرا امثال

فریبرز حدائق ایرانی، راضی می‌شوند ترک یار و دیار و جلای وطن کنند و در دیار غربت به خدمت بیگانگان درآیند؟ و چرا ما نمی‌توانیم از مهاجرت آنان جلوگیری و یا آنها را به بازگشت به میهن ترغیب کنیم؟
آیا اینها نتیجه غفلت‌های سازمان آموزش

⬇

یک معلم، با یک نماینده مجلس، یک وزیر دولت، یک قاضی عالی‌رتبه دادگستری و یک صاحب منصب بلند پایه نظامی، هیچ فرقی ندارد و نباید کمتر از آنها، آرامش خیال و آسایش زندگانی، داشته باشد!

⬆

برومند خودمان نشان بدهیم که آنها از دل‌سردی و دل‌تنگی، شهر و دیارشان را رها کنند و برای همیشه از نیاخاکشان بروند که بروند؟ بیاییم قدری ببیندیشیم. ما وارث یکی از طولانی‌ترین، بزرگترین، اصیل‌ترین و پربرترین تمدنها و فرهنگهای این جهان بزرگیم. ساختن فلان تعداد پل و سد و بهمان کیلومتر جاده شهری و روستائی و آن را با هزارگونه تبلیغات و «دادار، دو دور»، به رخ مردم کشانیدن، برای ما، هیچ افتخاری ندارد و مطلقاً ثروت ماندنی نیست. ما باید از ثروت‌های معنوی خودمان نگهداری و پاسداری کنیم که از برکت وجود آنها، به ثروت مادی هم برسیم.
بیایید از گذشته‌ها پند بگیریم و غفلت‌های گذشته‌مان را، با همکاری و همیاری-مهربانانه و دلسوزانه جبران کنیم.
بیایید به جای بازی با سنگ و گل، یک چند هم به کار مغز و دل بپردازیم و برای بالا بردن معنویت خودمان گامی بلند برداریم.
بیایید هر کدام از ما، در این نیاخاک مقدس، سردار آموزندگی باشیم.

- ۱۳۷۶/۶/۱- ۱۵- روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۵۲۷۴- ۱۳۷۶/۶/۲
- ۱۳۷۶/۶/۵- ۱۸۰۵- شماره ۱۶- روزنامه سلام، شماره ۱۳۷۶/۶/۵
- ۱۳۷۶/۶/۵- ۱۸۰۵- شماره ۱۷- روزنامه سلام، شماره ۱۳۷۶/۶/۵
- ۱۳۷۶/۶/۶- ۱۸۰۶- شماره ۱۸- روزنامه سلام، شماره ۱۳۷۶/۶/۶
- ۱۳۷۶/۶/۸- ۵۲۷۹- شماره ۱۹- روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۲۰ و ۲۱- گزارش‌های هفتگی دبیرخانه حزب ملت ایران ۷۶/۶/۲۴ و ۷۶/۶/۱۸
- ۱۳۷۶/۶/۹- ۱۸۰۸- شماره ۲۲- روزنامه سلام، شماره ۱۳۷۶/۶/۹
- ۱۳۷۶/۷/۲- ۱۸۲۹- شماره ۲۳- روزنامه سلام شماره ۲۴ و ۲۵- غلامحسین تکمیل همایون- مجله رشد معلم شماره ۱۰۰ فروردین ۱۳۷۳
- ۲۶- سید محمود منبایخی، روزنامه اطلاعات، شماره ۲۱۱۵۴- ۱۳۷۶/۶/۲۷
- ۲۷ تا ۳۰- روزنامه کار و کارگر شماره ۱۹۶۶- ۱۳۷۶/۶/۵
- ۳۱- روزنامه کیهان ۱۶-۱۱- ۱۳۷۶/۶/۱
- ۳۲- تاریخ معاصر ایران- سال سوم دبیرستان رویه ۱۴۰ و ۱۴۱
- ۳۳- روزنامه کیهان، شماره ۱۶-۴۹- ۱۳۷۶/۸/۷
- ۳۴- دکتر رضا منصوری فیزیکیان- عضو کمیسیون علوم پایه شورای پژوهش‌های علمی کشور و استاد دانشگاه صنعتی شریف / روزنامه همنشهری شماره ۱۳۶۶- ۱۳۷۶/۷/۵
- ۳۵- روزنامه ایران شماره ۷۵۸- ۱۳۷۶/۶/۲۴
- ۳۶- روزنامه همنشهری شماره ۱۳۶۷- ۱۳۷۶/۷/۶

- ۱- روزنامه ایران شماره ۷۲۸- ۱۳۷۶/۶/۱۲
- ۲- دکتر علی اکبر سیاری، شبکه اول سیما ایران ۱۳۷۶/۷/۱ نقل به تقریب
- ۳- گزارش خانم مهتری حقانی روزنامه ایران، شماره ۷۴۳- ۱۳۷۶/۶/۶
- ۴- خانم شهین فتوحی آموزگار پایه دبستان- بالا
- ۵- یک کارشناس آموزشی روزنامه ایران- بالا
- ۶- جمشید آقاخان دبیر ۱۵ ساله ریاضی- بالا
- ۷- گزارش مهری حقانی- بالا
- ۸- دکتر حسین شهیدزاده، روزنامه اطلاعات، شماره ۲۱۱۳۱- ۱۳۷۶/۶/۱
- ۹- اصغر ارشاد سراسری- خلاصه مقالات نخستین مجمع علمی زبان و ادب فارسی
- ۱۰- میترا ابیزد فر- همان
- ۱۱- محمود پور صالح- همان
- ۱۲- مسعود تاجی- همان
- ۱۳- دکتر سید محمد دامادی- همان
- ۱۴- روزنامه کیهان، شماره ۱۶۰۱۱



آژانس هواپیمائی مجد سپر



**نمایندگی فروش بلیط‌های هواپیمائی
ایران ایر و کلیه خطوط بین‌المللی
(خارجی و داخلی)**

(فروش بلیط ارزان قیمت به تمام نقاط دنیا)

نشانی: تهران، خیابان ستارخان، خیابان شهرآرا، مقابل اداره
گذرنامه، نیش ۱۶ متری محمدی، پلاک ۲/۲ کدپستی ۱۴۴۳۷
تلفن: ۹۷۷۶۴۴-۹۸۳۴۴۴-۹۷۷۱۸۵-۹۷۷۱۸۴-۹۷۷۱۸۳
فاکس: ۹۷۸۹۲۵